

بپذیرند. ایشان از روزیکه کشور خود را ترک کرده‌اند با مشکلات و گرفتاریهای زیادی در سرزمین‌های ناشناخته روبرو شده‌اند. تلاش شما برای یافتن جانی برای اقامت اعلیحضرت قابل ستایش است، ولی ایشان نه ژنرال توریخوس را می‌شناسند و نه درباره کشور او اطلاعات کافی دارند. . . ."

پس از آنکه به ساختمان محل اقامت شاه رسیدیم، آرمانو مثل اینکه بخواهد آداب و اصول سخن گفتن را با بزرگترها به یک بچه یاد بدهد در گوش من زمزمه کرد "مراقب باشید ضمن صحبت با شاه ایشان را با لقب رسمی اعلیحضرت مخاطب قرار دهید." گفتم مطمئن باشید این رسوم را میدانم.

شاه و همسرش در یک آپارتمان سه اتاق‌خوابه در قسمت افسران پایگاه هوایی لاکلند اقامت داشتند. اتاقی که شاه من و کاتلر را در آن پذیرفت حالت یکنواخت و کسل‌کننده‌ای داشت و رنگ آبی و سبز پرده‌ها و کف اتاق بر این حالت کسالت‌بار می‌افزود. شاه سابق ایران که تاچندی پیش خود را شاه شاهان نور نژاد آریایی و وارث تاج و تخت کورش میخواند در این اتاق محقر بر روی یک نیمکت پلاستیک نشسته بود.

وقتی که ما وارد اتاق شدیم شاه برای دست دادن با ما از جای خود برخاست. او خیلی ضعیف و لاغر بنظر میرسید و نمیتوانست تعادل خود را حفظ کند.

شاه با کاتلر از قبل آشنا بود، لذا آرمانو به معرفی من اکتفا کرد و گفت "اعلیحضرت، ایشان آقای جوردن رئیس ستاد کاخ سفید هستند، فکر میکنم با نام ایشان آشنا باشید."

شاه با صدای بی‌حالت و ضعیفی گفت "البته، ایشان را قبلا هم در سال ۱۹۷۷ در کاخ سفید ملاقات کرده‌ام."

ملاقاتی را که شاه به آن اشاره میکرد بخوبی بیاد می‌آورم. پرزیدنت کارتر در سال اول ریاست‌جمهوری خود بیش از چهل تن از سران کشورها را در کاخ سفید ملاقات کرد که دیدار شاه یکی از خاطره‌انگیزترین آنها بود. بازدید رسمی شاه از آمریکا در سال ۱۹۷۷ نه فقط بواسطه تظاهرات خشونت‌بار و بیسابقه در برابر کاخ سفید و ماجرای پرتاب گاز اشک‌آور از طرف پلیس که اشک از چشمان همه جاری ساخت، بلکه بواسطه طرز برخورد خود شاه با کارتر و سخنانی که در نخستین جلسه ملاقات رسمی آنها ردوبدل شد جالب توجه و بیادماندنی

بود. در این جلسه شاه در حدود یکساعت بدون مراجعه به نوشته درباره مسائل بین‌المللی و اهمیت اقتصادی و سوق‌الجیشی ایران برای آمریکا و جهان سخن گفت که در نوع خود شاهکاری بشمار می‌آمد.

سخنان شاه در این جلسه بقدری کارتر را تحت تاثیر قرار داد که رئیس جمهوری آمریکا نخواست مسائل موردنظر خود را درباره رعایت حقوق بشر و آزادیهای فردی در ایران در جلسه مذاکرات رسمی با شاه مطرح کند. بهمین جهت جلسه مذاکره بین رهبران دو کشور در اطاق کابینه در محیط صمیمانه‌ای خاتمه یافت. در پایان این جلسه کارتر از شاه خواست که همراه او به اطاق کار خصوصی که در جنب اطاق کابینه قرار داشت بروند و در این دیدار خصوصی بود که نگرانی‌های خود را از عدم رعایت حقوق بشر در ایران با شاه درمیان گذاشت و از او خواست که اقداماتی در جهت استقرار دموکراسی و تامین آزادیهای فردی در ایران بعمل آورد. در این مذاکرات جز خود کارتر و شاه کسی حضور نداشت ولی کارتر بعدا جریان گفتگوهای خود را با شاه برای من شرح داد و گفت خوشبختانه شاه آمادگی زیادی برای پذیرش توصیه‌های او نشان داده و گفته است که خود او هم درصدد اجرای برنامه‌هایی در جهت استقرار دموکراسی در ایران بوده و درباره تامین حقوق بشر و آزادیهای فردی هم اقدامات بیشتری صورت خواهد گرفت.

بطورکلی بازدید رسمی شاه از آمریکا در سال ۱۹۷۷ با وجود آغاز ناخوش آن پایان خوبی داشت و به ما این امید و اطمینان را داد که از وجود متحد نیرومند و باثباتی در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان برخورداریم.

اما کمتر از دو سال پس از آن تاریخ، مردی که بنظر ما رهبری نیرومند و متحدی باثبات و قابل اعتماد بود با حالی نزار و چهره‌ای زردرنگ و استخوانی در برابر من نشسته بود. درنظر اول احساس می‌شد که بیماری او را به این روز انداخته، ولی با کمی صحبت معلوم میشد که او بیش از سلامتی روحیه و قدرت اراده خود را از دست داده است. شاه یک لباس راحتی و بلند آبی‌رنگ مخصوص افسران نیروی هوایی آمریکا را پوشیده بود که در پشت آن علامت U.S.A خوانده می‌شد، و من نمیدانم شاه خود به این نکته توجه داشت یا نه. من سخنان خود را چنین آغاز کردم "اعلیحضرتا. . . من از اینکه دوباره موفق به ملاقات شما میشوم خیلی خوشحالم. و از اینکه ما را خیلی زود به

حضور پذیرفته‌اید سپاسگزارم."

هنگامیکه من صحبت میکردم شاه بیچشمان من خیره شده بود و در این لحظه اندیشیدم تنها چیزی که در این مدت در قیافه او تغییر نکرده همین چشمهای سیاه و نافذ است. با این نگاه خیره‌گونی او انتظار شنیدن حرف تازه‌ای از من داشتم که در نخستین جملات بر زبان بیاوردم تا اینکه خود او بیطاقت شد و گفت "بهبتر است وارد اصل مطلب بشویم. چه چیزی موجب مسافرت شما به تگزاس برای دیدن من شده است؟ این روزها هر وقت نمایندگان از طرف دولت آمریکا با من ملاقات میکنند توقع انجام کاری را از طرف من دارند."

گفتم "اعلیحضرتا، ما برای تقاضای انجام کاری نزد شما نیامده‌ایم. ما آمده‌ایم مشکلی را که در کار گروگانهای آمریکائی در ایران با آن روبرو شده‌ایم برای شما تشریح کنیم و امکان مسافرت شما را به یک کشور دیگر در حضور خودتان بررسی کنیم."

شاه گفت "بسیار خوب. من قبلا هم گفته‌ام که حاضرم هرکاری که از من ساخته است برای رهائی گروگانها انجام دهم. من نمیخواهم در تاریخ بعنوان مسئول این ماجرای وحشتناک شناخته شوم!"

گفتم "اعلیحضرتا میخواهم با صراحت بگویم که بعقیده ما تا زمانیکه شما در آمریکا هستید رهائی گروگانهای ما در تهران میسر نخواهد بود."

شاه گفت "این مطلب ممکنست درست یا نادرست باشد. ولی آنچه شما آقای جوردن، و رئیس‌جمهورتان باید درک کنید اینست که کسانیکه سفارت آمریکا را در تهران اشغال کرده و اتباع شما را به گروگان گرفته‌اند کمونیست هستند. اینها دشمنان دیرین من هستند که موجبات سقوط مرا فراهم کردند، همانطور که سرانجام با خمینی هم به مبارزه برخاوانند خواست. من طی سی و هفت سال دوران سلطنت خود همیشه دوست ملت آمریکا بوده‌ام و حالا هم حاضرم به هر فداکاری برای اجل مشکل گروگانها تن در دهم، ولی آقای جوردن باز هم بشما خاطرنشان می‌کنم که شما با یک جریان معقول و منطقی مواجه نیستید و این مسئله را نمی‌توانید با استانداردهای مورد نظر خودتان حل کنید."

شاه بدون اینکه مستقیما به تذکر من درباره لزوم خروج وی از آمریکا برای حل مسئله گروگانها پاسخ دهد میخواست چنین وانمود کند که خروج او از آمریکا کمکی به حل این مسئله نخواهد کرد. ولی من در اجرای ماموریت خود می‌بایست ترتیب انتقال او را از تگزاس به پاناما بدهم. بهمین جهت استدلال خود را از

سر گرفته و گفتم "اعلیحضرتا، من نمیخواهم درباره این مسئله و جریانات پشت پرده‌ای که منجر به گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران شده است با شما بحث کنم. اما آنچه مسلم است اگر شما از آمریکا بروید کمونیستها یا هر گروه دیگری که در این کار دست دارند نمیتوانند ادعا کنند که ما شما را در آمریکا نگاه داشته‌ایم تا ترتیب بازگشتتان را برای بدست گرفتن قدرت بدهیم."

برای اولین بار در تمام مدت صحبت ما تبسمی بر لبان شاه نقش بست و گفت "آقای جوردن، قطعا خودتان بهتر میدانید که آمریکا چنین خیالی ندارد" گفتم "نه اعلیحضرت. آمریکا چنین خیالی ندارد!"

پس از این گفتگو صحبت‌های ما جدی‌تر شد و شاه بالاخره گفت "بسیار خوب من آماده خروج از آمریکا هستم - ولی کجا میتوانم بروم؟"

در اینجا کاتلر رشته سخن را بدست گرفت و گفت "اعلیحضرتا، در دوازده روز گذشته رئیس‌جمهوری و وزیر امور خارجه آمریکا برای ترتیب اقامت شما به کشورهای متعددی مراجعه کرده‌اند. متاسفانه پاسخ اکثر این کشورها منفی بوده و امکانات ما در انتخاب کشوری که شما باید به آن مسافرت کنید بسیار محدود است."

شاه پرسید: "آیا به سویس و اتریش هم مراجعه شده است؟" کاتلر پاسخ داد: "بلی ولی هیچیک از آنها در شرایط فعلی حاضر به پذیرفتن شما نیستند."

شاه با نابه‌آوری گفت "آیا از این موضوع اطمینان دارید؟" کاتلر گفت "بلی اعلیحضرتا. سفرای ما در هر دو کشور طی چهل و هشت ساعت گذشته با وزیران خارجه سویس و اتریش ملاقات کرده و پاسخ منفی گرفته‌اند."

شاه با صدای خفه و غمناکی گفت "باید بگویم که این جریان مرا غافلگیر و ناامید کرده است. مثل اینکه هیچ کشوری در این دنیای بزرگ حاضر به پذیرفتن من نیست..."

در اینجا نوبت صحبت من بود که گفتم "نه اعلیحضرتا، اینطور هم نیست من همین امروز از پاناما بازگشته‌ام و در سفرم به آنکشور با ژنرال عمر توریکوس رهبر پاناما برای اقامت شما در آنکشور مذاکره کرده‌ام. او با کمال میل حاضر است از شما در پاناما پذیرائی کند."

شاه گفت "آقای جوردن، از زحمات شما صمیمانه سپاسگزارم. ولی من

اطلاعات کمی درباره آمریکا لاتین و پاناما و این مرد - توریخوس دارم. من علاقمندم به یک کشور اروپائی بروم.

گفتم "اعلیحضرتا، ما هم ترجیح میدادیم شما به یک کشور اروپائی بروید ولی متأسفانه هیچیک از کشورهای اروپائی آمادگی پذیرش شما را ندارند و من میترسم پاناما تنها کشوری باشد که در این شرایط برای اقامت شما مناسب باشد. البته مصر هم حاضر است شما را بپذیرد، ولی دولت آمریکا از این موضوع نگران است که حضور شما در مصر مشکلاتی برای انورسادات بوجود بیاورد."

شاه گفت: "نه. خود من هم نمیخواهم مشکلی برای دوستم انور بوجود آورم."

گفتم "اعلیحضرتا، از صراحت و رکنگوئی خودم عذرمیخواهم، ولسی میخواهم بگویم در حال حاضر پاناما تنها کشوری است که شما میتوانید به آنجا مسافرت کنید."

لحن صحبت‌های ما از این لحظه بعد عوض شد، زیرا شاه پس از این حرف صریح و بی‌پرده من از سرسختی و مقاومت دست برداشت و با لحن محبت‌آمیزی گفت "آقای جوردن، شما مرد جوانی هستید و میخواهید وظیفه خودتان را انجام بدهید. از بابت رکنگوئی و صراحت خود نگران نباشید. پس از آنچه برسر من و خانواده‌ام آمده است دیگر هیچ‌چیز برای من عجیب و غیر منتظره نیست."

من میدانستم چه جوابی بدهم. ما حرفهای خودمان را گفته بودیم و حالا دیگر این شاه بود که می‌بایست تصمیم بگیرد. چند دقیقه‌ای بسکوت گذشت و شاه در حالیکه سر به زیر افکنده و زمین را نگاه میکرد ظاهراً میخواست برهیچانات و خواست‌های درونی خود غلبه کند و تصمیمی بگیرد. تا اینکه بالاخره پس از چند دقیقه سکوت به سخن آمد و گفت "بسیار خوب. من باید با واقعیت‌ها روبرو شوم. من انتخاب دیگری ندارم. حالا کمی درباره پاناما و این مرد (توریخوس) اطلاعاتی بمن بدهید."

از اینکه شاه بالاخره دست از مقاومت برداشته و حاضر به مسافرت به پاناما شده است نفس راحتی کشیدم و بیدرنگ درباره پاناما و زیبایی‌های آن و حتی تاریخ این کشور و رویدادهای اخیر و موقعیت آمریکا در آنکشور و کانال پاناما و بالاخره خود توریخوس رهبر نظامی پاناما اطلاعاتی به شاه دادم و کتاب نفیسی را درباره پاناما که قبل از حرکت از پاناما از امبلرموس گرفته بودم به شاه

تسلیم نمودم.

شاه در حالیکه کتاب را ورق میزد گفت "از اطلاعاتی که دادید خیلی متشکرم. ولی من شنیده‌ام این ژنرال توریخوس از تیپ دیکتاتورهای خشن آمریکای لاتین است."

از بکاربردن کلمه "دیکتاتور" در مورد توریخوس، آنهم از طرف شاه تعجب کردم. این همان لقبی بود که مخالفان شاه در دوران سلطنتش درباره او بکار میبردند و امروز او بدون اینکه متوجه این نکته باشد همین لقب را در مورد رهبر کشور دیگری بکار میبرد. من بدون اینکه شوخی یا اشاره‌ای درباره این نکته بکنم به تعریف خصوصیات توریخوس پرداخته و گفتم، "اعلیحضرتا، ژنرال توریخوس پس از پرزیدنت سادات جذاب‌ترین و جالب‌ترین چهره‌ایست که ما در دوران ریاست‌جمهوری کارتر با او برخورد کرده‌ایم. او در اداره امور کشورش قابلیت فوق‌العاده‌ای نشان داده و با اینکه با اتکاء به ارتش وفادار خود امکان ادامه حکومت مطلقه بر کشورش را داشت بتدریج موجبات انتقال قدرت از نظامیان به افراد غیرنظامی را فراهم ساخته و با اینکه خود مرد نیرومند واقعی پاناما است یک رئیس‌جمهوری غیرنظامی برسر کار آورده و سعی می‌کند کمتر در امور کشور مداخله نماید..."

شاه به مطالبی که من درباره توریخوس میگفتم بدقت گوش میداد و شاید پیش خود می‌اندیشید که اگر او هم همینطور عمل کرده بود و بموقع از ادامه حکومت مطلقه و دخالت در جزئیات امور دست برمیداشت دچار چنین سرنوشتی نمیشد. پس از اینکه توضیحات من درباره پاناما و توریخوس تمام شد شاه بازهم از اینکه مجبور است به کشوری ناشناخته و محیطی ناآشنا سفر کند اظهار ناراحتی کرد و خطاب به مشاور آمریکائی خود آرماتو گفت نظر شما چیست؟ درباره ترتیبات امنیتی و ادامه معالجات خود من و تامین آسایش خانواده و افرادم چه باید بکنیم؟

آرماتو گفت "اعلیحضرتا، چند کار است که باید انجام بدهیم. اول باید با پزشکان شما مشورت بکنم و ببینم امکانات ادامه معالجه شما و مراقبت‌های پزشکی از شما در پاناما تا چه اندازه فراهم است. دوم باید باتفاق چند نفر از ماموران محافظ شما به پاناما برویم و ببینیم دولت پاناما کجا را برای اقامت شما در نظر گرفته و چه پیش‌بینی‌هایی از نظر امنیتی بعمل آورده است. اما نکته سوم که به آقای جوردن مربوط است اینست که میخواهم بدانم آیا دولت آمریکا این

اطمینان را بما میدهد که در صورت لزوم و ضرورت پزشکی بتوانیم به آمریکا مراجعت کنیم؟"

برای اینکه مشکلات تازه‌ای پیش نیاید با مسئولیت خود گفتم "اطمینان دارم که دولت آمریکا در صورت ضرورت پزشکی با مراجعت شاه به آمریکا مخالفت نخواهد کرد، ولی میخواهم بدانم مشورت با پزشکان و بررسی مسائل امنیتی چقدر طول خواهد کشید؟"

آرماتو گفت "آیا میخواهید مهلتی برای این کار تعیین کنید و اعلیحضرت مجبور هستند آمریکا را ترک کنند؟"

از این سؤال نامناسب آرماتو عصبانی شدم، ولی خشم خود را فرو بردم و گفتم "نه چنین چیزی نیست. ما فقط میخواهیم اعلیحضرت سلامت و بدون برخورد با مشکل تازه‌ای به این مسافرت اقدام کنند. عجله ما فقط بخاطر اینست که هر ساعتی که میگذرد خطر فاش شدن این قضیه از طرف وسائل ارتباط جمعی افزایش می‌یابد و ممکنست مشکلات تازه‌ای پیش آورد."

آرماتو گفت "اگر اعلیحضرت مایل باشند من همین امروز مسئله مراقبت‌های پزشکی را بررسی میکنم و اگر پاسخ پزشکان مثبت بود برای مسائل امنیتی اقدام میکنیم."

شاه خطاب به آرماتو گفت "بسیار خوب. زودتر اقدام کنید" و بعد روبمن کرده افزود "حالا باید با ملکه صحبت کنم. ممکنست ایشان هم سئوالاتی داشته باشند."

شاه ظاهرا مایل بود به صحبت ادامه دهیم. من هم عجله‌ای نداشتم و چون صحبت‌های ما درباره مسافرت به پاناما تمام شده بود، خواستم از حرفهای دل شاه آگاه شوم و پرسیدم "اعلیحضرتا، شما تحولات ایران را چگونه ارزیابی میکنید؟"

شاه گفت "آقای جوردن، من دلم میخواست آقای رئیس‌جمهور یا مقام دیگری از دولت شما شش ماه قبل این سؤال را از من میکرد."

من نمیدانستم چه جوابی به شاه بدهم و ترجیح دادم کمی صبر کنم تا خود او به صحبت خود ادامه دهد.

پس از سکوت کوتاهی شاه شروع به صحبت کرد و گفت "کشور من دچار هرج و مرج بیسابقه‌ای شده است... شما نمیتوانید مجسم کنید که من وقتیکه روزنامه‌های صبح را در باهاما می‌خواندم و هر روز خبر اعدام گروهی از کسانی

را که سالها و سالها در دوران سلطنت من خدمت کرده بودند می‌خواندم چه عذابی می‌کشیدم... و بعد با نوعی کنایه گفت "نمیدانم این چیزها را هم در گزارش وزارت خارجه، شما درباره حقوق بشر می‌نویسند یا نه!"

شاه سپس تصویر تاریکی از اوضاع ایران و خاورمیانه را برای ما ترسیم کرد و با اشاره به نقشه‌های شوروی در منطقه گفت من می‌ترسم ایران بالاخره بدامان روسها بیفتد!

من موضوع صحبت را به گذشته کشاندم و گفتم "اعلیحضرتا، بنظر شما چرا این وضع در ایران پیش آمد؟"

شاه گفت "آقای جوردن، حقیقت مطلب اینست که خود من هم نمیتوانم آنچه را که پیش آمد بدرستی تجزیه و تحلیل کنم. من بارها در این باره فکر کرده‌ام که آیا می‌بایست من طور دیگری عمل میکردم و یا اگر دولت شما طور دیگری عمل میکرد چه پیش می‌آمد؟ یکی از مشکلات من که اخذ تصمیم را برای من دشوار می‌ساخت این بود که مقاصد واقعی دولت آمریکا و شخص رئیس‌جمهوری شما را در ایران نمی‌دانستم. وقتی که من سفیر شما (سولنیوان) را ملاقات میکردم مرا به ملایمت و خویشن‌داری دعوت میکرد و حتی پیشنهاد میکرد با بدترین دشمنان خود کنار بیایم. ولی در همان روز پیغامی از دکتر برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری دریافت میکردم که مرا به شدت عمل و سرکوب مخالفان تشویق می‌نمود. حتی حرفهای خود پرزیدنت کارتر هم در پشتیبانی از من یکنواخت و هماهنگ نبود..."

شاه کمی تأمل کرد و سپس گفت "البته حالا طور دیگری فکر میکنم. اگر در آنروزهای بحرانی هم مثل امروز فکر میکردم با قدرت و قاطعیت می‌ایستادم و می‌جنگیدم و می‌ماندم... بلی اگر با قدرت عمل میکردم امروز هم در مقام سلطنت بودم و مثل یک تبهکار در اطراف و اکناف جهان پی پناهگاهی برای خود نمی‌گشتم!"

شاه با چنان حالتی از نومییدی و درماندگی سخن میگفت که دلم برایش سوخت. شاه که فکر میکرد مستمع خوبی پیدا کرده است نفسی تازه کرد و به حرفهای خود چنین ادامه داد:

"راستش را بخواهید خود من هم درست نمیدانم که چرا وضع کشور من اینطور بهم ریخت. تا چند ماه قبل از شروع بحران صدها هزار نفر به مناسبت‌های گوناگون بطرفداری از من دست به تظاهرات می‌زدند و هنگام عبور من از خیابانها

موج جمعیتی که در اطراف خیابانها جمع میشد برای من ابراز احساسات میکردند. ولی ناگهان و در عرض دو ماه موج برگشت و همانهایی که برای من ابراز احساسات میکردند شعار مرگ بر شاه دادند. واقعا هم نمیدانم چرا اینطور شد!

شاه برای اینکه جوابی برای این معمای خود بیابد و در عین حال اعلام خطری هم بما کرده باشد به نقش کمونیستها در حوادث ایران اشاره کرد و گفت آنها بکمک خمینی مرا سرنگون کردند و بعد نوبت به خود او خواهد رسید!

شاه دیگر حرفی برای گفتن نداشت. فقط گفت که خواهرش اشرف برای دیدن او از نیویورک آمده و چند کلمه‌ای در ستایش از شجاعت و از خودگذشتگی او بر زبان آورد. وقت خداحافظی بود. از جای خود بلند شدیم و شاه در حالیکه بزحمت روی پای خود ایستاده بود بما دست داد و گفت امیدوارم باز هم شما را ملاقات کنم.

وقتی که بطرف در خروجی ساختمان میرفتیم با پرنسس اشرف خواهر شاه که وارد میشد برخورد کردیم. من او را می‌شناختم. سلام دادم و دستم را بطرف او دراز کردم. اشرف نگاه تنندی بمن کرد و بدون اینکه بمن دست بدهد از کنارم گذشت.

پنجشنبه ۱۳ دسامبر ۱۸۷۸ (۲۲ آذر ۱۳۵۸)

آرمانو و سرهنگ جهان‌بینی (رئیس گارد محافظین شاه) و من برای بازدید نقاطی که برای اقامت شاه در پاناما در نظر گرفته شده به پاناما پرواز کردیم و لوید کاتلر در لاکلند ماند تا درباره مسئله مراقبت‌های پزشکی از شاه با پزشکان وی مذاکره کند.

پس از بازدید از چند نقطه که برای اقامت شاه پیش‌بینی شده بود همه ما خانه بیلاقی گابریل لوپس را در جزیره "کونتادورا" مناسب‌ترین محل برای اقامت شاه و خانواده‌اش تشخیص دادیم. جهان‌بینی گفت محافظت از شاه در جزیره آسانتر از جاهای دیگر است و چون از جزیره تا پاناماسیتی هم بیش از چند دقیقه فاصله نیست در صورت نیاز به مراقبت‌های پزشکی خیلی زود میتوان او را به بیمارستان رسانید. آرمانو گفت ملکه هم هوای گرم و آب دریا و محیط خلوت جزیره را دوست دارد و از اینجا خوشش خواهد آمد.

توریخوس پیغام داده بود که پس از انتخاب محل موردنظر او را هم

ملاقات کنیم. در این ملاقات توریخوس خطاب به آرمانو و جهان‌بینی گفت "من میدانم که شما در کشورهای دیگر ناراحتی‌هایی داشته‌اید، خواهش میکنم از طرف من به شاه بگوئید که اگر ایشان دعوت مرا بپذیرند در اینجا مانند یک مهمان عالی‌مقام مورد استقبال قرار خواهند گرفت و هرکس قصد اهانت یا تجاوز به حریم امنیت ایشان را داشته باشد به زندان خواهد افتاد."

وقتی که چوچو سخنان توریخوس را برای ما ترجمه میکرد در چهره آرمانو آثار رضایت خوانده میشد. توریخوس به این هم اکتفا نکرد و نامه گرم و محبت‌آمیزی خطاب به شاه نوشت که متضمن دعوت شخصی رهبر پاناما از شاه بود. وقتی سوار هواپیما میشدیم آرمانو گفت تا اینجا کارها خوب پیش رفته ولی تصمیم نهایی با خود شاه و دکترهاست.

جمعه ۱۴ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۳ آذر ۱۳۵۸)

در مدتی که ما در پاناما بودیم کاتلر هم با پزشکان شاه تماس گرفته و موافقت اصولی آنها را با انتقال شاه به پاناما جلب کرده بود. البته شرط موافقت آنها این بود که ما قول بدهیم در صورت پیش‌آمدن وضع اضطراری شاه میتواند برای ادامه معالجات خود به آمریکا مراجعت کند. من و کاتلر شفاها این قول را دادیم و همین توافق شفاهی ما بود که بعدها در وسائل ارتباط جمعی بعنوان "توافق لاکلند" از آن یاد میشد.

سپس من به ملاقات شاه رفتم و ضمن شرح آنچه انجام شده نامه توریخوس را به شاه تسلیم کردم. شاه از مضمون نامه خیلی خوشش آمد و چندبار با خوشحالی این جمله را تکرار کرد که "بالاخره دعوتنامه‌ای دریافت کردم...". ما درباره مسائل امنیتی و مراقبت‌های پزشکی هم صحبت کردیم و شاه بالاخره با تبسم گفت "آقای جوردن. شما بالاخره مرا قانع کردید. من حاضرم به پاناما حرکت کنم."

من پیشنهاد کردم شاه و همراهانش صبح روز بعد با یک هواپیمای نظامی از لاکلند به پاناما پرواز کنند. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و من پس از خداحافظی از شاه و ترتیب مسافرت او سوار هواپیما شده به واشنگتن بازگشتم. در بین راه تکراس تا واشنگتن پیش خود فکر میکردم که در چهار روز گذشته بیشتر وقت من در هواپیما گذشته است. بشدت خسته بودم. با وجود این نتوانستم در پرواز

طولانی تا واشنگتن در هواپیما بخوابم .

در حدود ساعت ۹ شب به واشنگتن رسیدم و بیدارنگ بطرف کاخ سفید حرکت کردم . در کاخ سراغ رئیس‌جمهوری را گرفتم . اپراتور کاخ سفید گفت که پرزیدنت کارتر در اقامتگاه خود منتظر من است : وقتی به محل اقامت رئیس‌جمهوری رسیدم دیدم کارتر و روزالین (همسر کارتر) از نزد مهمانان خود در سالن پذیرائی خارج شده و در اطاق جنب سالن منتظر من هستند . کارتر هر دو دست خود را بعلامت رضایت و تشکر بطرف من دراز کرد و از نتیجه اقدامات من اظهار قدردانی نمود . من جریان ملاقاتهای خود را با توریکوس و شاه به رئیس‌جمهوری گزارش دادم و گفتم شاه سابق ایران ، سوای هرچه ما درباره او فکر کنیم آدمی بسیار ضعیف و افسرده و غمناک است . کارتر از این بیان من متأثر شد و قول داد همان شب به شاه تلفن بکند و روز بعد هم نامه تشکرآمیزی برای توریکوس بنویسد .

پس از خداحافظی از کارتر به خانه بازگشتم و از شدت خستگی و بیخوابی با لباس روی تخت افتادم و همانطور بخواب رفتم .

شنبه ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۴ آذر ۱۳۵۸)

با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شدم . هوا هنوز تاریک بود و می‌بایست خبر مهمی باشد . تلفن از اطاق وضعیت کاخ سفید بود و مامور کشیک کاخ میگفت " آقای جوردن . خبر مهمی در رابطه با مسئله گروگانها رسیده است " .

با شنیدن این حرف از جای خود پریدم . در یک لحظه با خود اندیشیدم شاید گروگانها آزاد شده‌اند . بلافاصله گفتم " فوراً بگوئید چه خبری شده است ؟ " افسر کشیک گفت " ما هم‌اکنون اطلاع پیدا کردیم که شاه سابق ایران با هواپیما تکراس را بطرف مقصد نامعلومی ترک کرده است . گزارش‌های ضد و نقیضی رسیده که او عازم اوروگوئه یا آفریقای جنوبی است . پایگاه هوائی لاکلند گزارش پرواز او را تایید کرده ، ولی از مقصد شاه اطلاعی ندارد " .

تشکر کردم و گوشی را زمین گذاشتم و بی‌اختیار خندیدم . خوشبختانه راز ما تا پایان حفظ شده بود و حتی اطاق وضعیت کاخ سفید هم از مقصد شاه اطلاعی نداشت . با امید به اینکه خروج شاه از آمریکا مقدمه بازگشت گروگانها به وطن باشد دوباره بخواب رفتم .

از ۱۶ دسامبر ۱۹۷۹ تا سوم ژانویه ۱۹۸۰ (۲۵ آذر تا ۱۳ دی ۱۳۵۸)

اما هیچکدام از پیش‌بینی‌های ما درست از آب درنیامد . نه فقط روز بعد از خروج شاه از آمریکا بلکه هفته‌ها بعد هم هیچ تغییر و تحول امیدبخشی در کار گروگانها رخ نداد . حکومت ایران پرواز " شاه جنایتکار " را از آمریکا محکوم کرد و پاناما را تهدید به عملیات انتقامجویانه نمود . همانطور که خود شاه هم پیش‌بینی میکرد خروج او از آمریکا راه‌حل مسئله گروگانها نبود .

مراسم کریسمس در محیط غم‌انگیزی در کاخ سفید برگزار شد و رئیس‌جمهوری دستور داد چراغهای درخت کریسمس کاخ را بعلامت همدردی با خانواده‌های گروگانها روشن نکنند . کارتر برای اولین بار تعطیلات کریسمس را دور از خانواده خود بسر برد و برخلاف معمول هر سال به زادگاه خود در جورجیا نرفت .

من برای گذراندن تعطیلات کریسمس با خانواده خود به جورجیا رفتم . یک شب یک پیغام فوری از واشنگتن دریافت داشتم و افسر مامور اطاق وضعیت کاخ سفید بمن اطلاع داد که شوروی دست به مداخله نظامی در افغانستان زده است . صبح روز بعد خبر هجوم نیروهای شوروی به افغانستان سایر اخبار رادیوها و تلویزیونها را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود . به کاخ سفید تلفن کردم و از رئیس‌جمهوری پرسیدم آیا لازم است تعطیلات خود را ناتمام گذاشته و به واشنگتن برگردم . کارتر گفت " نه ، مگر اینکه مراجعت شما به خروج ارتش سرخ از افغانستان کمک بکند ! " . با اینکه کارتر بشوخی این حرف را بزبان آورده بود صدای او از خشم و ناراحتی حکایت میکرد . من مشکل گروگانها را با مشکل تازه‌ای که پیش آمده مقایسه کردم ولی کارتر گفت " نه هامیلتون . ما در مسئله گروگانها با عده‌ای افراد غیرمستول و ... سروکار داریم ، در حالیکه اینجامسئله تجاوز علنی یک قدرت بزرگ جهانی به یک کشور کوچک درمیان است . این تجاوز ممکنست اساس روابط ما را با شوروی برهم بزند و حتی به خطر یک جنگ هسته‌ای بیانجامد " . این تجزیه و تحلیل برای من تکان‌دهنده بود .

جمعه ۴ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۴ دی ۱۳۵۸)

کارتر تصمیم گرفت بعنوان واکنشی در برابر دخالت نیروهای شوروی در

افغانستان بحث دربارهٔ قرارداد محدود ساختن سلاحهای استراتژیک (سالت ۲) را در سنا بحال تعلیق درآورد و از طریق سازمان ملل متحد مسکو را تحت فشار بگذارد. ولی مهمترین تصمیم او از نظر سیاست داخلی آمریکا منع صدور غله آمریکا به شوروی بود که در میان کشاورزان آمریکائی نارضائی شدیدی بوجود آورد و حربهٔ تازه‌ای بدست مخالفان سیاسی کارتر، بخصوص ریگان و کندی داد.

جمعه ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۱ دی ۱۳۵۸)

تازه برای چند روز استراحت به کمپ دیوید رسیده بودم که تلفن زنگ زد. "چوچو" بود که از پاناما تلفن میکرد و میگفت پیغامی از ژنرال توریکوس دارد. ژنرال توریکوس پیغام داده بود که فوراً میخواهد مرا ببیند و فردا منتظر من است! من که از برهم خوردن برنامهٔ تعطیل آخر هفتهام ناراحت بودم خواستم عذری بیاورم و گفتم "آیا نمیتوانم از طریق پیک سیاسی یا بوسیلهٔ سفیرمان در پاناما از پیام ژنرال مطلع شوم؟". چوچو گفت نه موضوع خیلی مهم است. من نمیتوانم در تلفن مطلب را بگویم. وجود خود شما برای حل این مسئله لازم است."

به چوچو گفتم که خودم با او تماس خواهم گرفت. و وقتی گوشی را گذاشتم به فکر فرو رفتم. توریکوس کسی نبود که تقاضای نامعقولی بکند. قطعاً مسئله مهمی در میان بود که او با این عجله میخواست مرا ببیند. با "وارن کریستوفر" معاون وزارت خارجه تماس گرفتم و بعد به پرزیدنت کارتر تلفن کردم. کارتر گفت "ممکنست موضوع مربوط به گروگانها باشد" و افزود "چه این موضوع مربوط به گروگانها باشد یا نباشد نمیتوانی تقاضای ژنرال را رد کنی، بعد از کاری که او برای ما کرده است ما نمیتوانیم به او جواب رد بدهیم."

من به چوچو تلفن کردم و گفتم خواهم آمد. چوچو گفت پس از مکالمهٔ قبلی با ژنرال صحبت کرده و او تغییر عقیده داده و گفته است بجای پاناما به فلوریدا بروم. ژنرال هم نماینده‌ای از طرف خود به فلوریدا خواهد فرستاد تا دربارهٔ موضوع مورد نظر با من مذاکره نماید.

شنبه ۱۲ ژانویه (۲۲ دی ۱۳۵۸)

رئیس‌جمهوری هلی کوپتر اختصاصی خود را برای بردن من از کمپ دیوید

به فرودگاه نظامی "آندروز" فرستاده بود تا از آنجا با یک هواپیمای نظامی به فلوریدا بروم.

من میخواستم وارن کریستوفر در این مسافرت همراه من باشد تا اگر مسئله گروگانها در مذاکره مطرح شود از اطلاعات او استفاده کنم. کریستوفر گفت قبلاً قرار ملاقاتهایی گذاشته که نمیتواند آنها را لغو کند و بجای خود "هنری پرشت" را فرستاده بود. هنری پرشت که رئیس بخش ایران در وزارت خارجه بود از جریان مسئله گروگانها و آخرین تحولات مربوط به آن اطلاعات کافی داشت.

من هنری پرشت را تا آنروز ندیده بودم ولی اسم او چندبار در جریان مباحثات کاخ سفید قبل از سقوط شاه بگوشم خورده بود. برژینسکی او را منم به ارتباط با مخالفان شاه و تاثیرپذیری از آنها میکرد و میگفت برخلاف دستورات و خط مشی رئیس‌جمهوری در ایران عمل میکند.

در بین راه پرشت آخرین تحولات مربوط به مسئله گروگانها را برای من شرح داد. آنشب قرار بود شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامهٔ تحریم‌های اقتصادی علیه ایران رای بدهد، ولی ایران هنوز هیچگونه انعطافی برای حل مسئله گروگانها نشان نداده بود.

ساعت سه بعد از ظهر وارد فرودگاه نظامی "هومستد" فلوریدا شدیم و با اتومبیل فرمانده پایگاه بطرف ساختمانی که برای مذاکره با پانامائی‌ها در نظر گرفته شده بود حرکت کردیم. پانامائی‌ها ساعتی دیرتر از ما رسیدند و در راس آنها دوست قدیمی خود گابریل لویس سفیر سابق پاناما در آمریکا و مشاور نزدیک توریکوس را شناختم.

گابریل مرا در آغوش کشید و گفت "پاپا ژنرال به شما سلام رساندند و آرزوی موفقیت شما را کردند". گفتم متشکرم ولی پاپا ژنرال و شما تعطیلات آخر هفته مرا بهم زدید.

گابریل گفت "خودتان بزودی متوجه خواهید شد که این کار ارزش برهم خوردن تعطیلات آخر هفته شما را داشته است" و سپس یک جوان باریک‌اندام بنام "مارسل سالیمان" و مرد جاافتاده‌ای را که نمایندهٔ پاناما در سازمان ملل متحد بود بمن معرفی کرد. ما باتفاق به اطاقی که برای مذاکرات ما در نظر گرفته شده بود رفتیم.

سالیمان، بطوریکه بعد شناختم با گروههای انقلابی و چپ در نقاط مختلف دنیا ارتباط داشت و توریکوس که میل داشت با همه گروههای سیاسی رابطه

داشته باشد افرادی نظیر سالیمن را هم در اختیار داشت. او انگلیسی-نمیدانست و بهمین جهت گابریل نقش مترجم را بین ما بازی میکرد. سالیمن قبل از آغاز مذاکره پرونده، قطوری از کیف خود بیرون آورد و گفت بوسیله یک وکیل فرانسوی و یک تبعیدی سیاسی آرژانتینی که در پاریس زندگی میکند با دولت ایران تماس برقرار کرده و امیدوار است بتواند در حل مسئله گروگانهای آمریکائی در تهران نقشی ایفا کند. سالیمن سپس گفت که بتازگی از تهران برگشته و در آنجا با قطبزاده وزیر خارجه ایران ملاقات کرده است (۱)

در حالیکه من نمیتوانستم هیجان خود را از شنیدن این مطالب پنهان کنم سالیمن توضیحات بیشتری درباره ملاقات خود با قطبزاده داد و گفت جریان از این قرار بوده است که روز کریسمس دونفر فرانسوی که خود را وکلای دولت ایران معرفی کردهاند با اوراق مربوط به تقاضای استرداد شاه وارد پاناما شدهاند و ضمن تماس با اطرافیان ژنرال توریکوس گفتهاند که میل دارند ضمن تعقیب تقاضای استرداد شاه (که خودشان هم امید زیادی به پذیرفته شدن آن از طرف دولت پاناما نداشتهاند) به حل مسالمت آمیز مسئله گروگانهای آمریکائی کمک کنند. مذاکرات این دو نفر با مقامات پاناما منجر به مسافرت سالیمن به تهران و ملاقات او با قطبزاده شده است.

من پرسیدم چرا آنها برای حل مسئله گروگانها با شما تماس برقرار کردهاند. سالیمن گفت برای اینکه آنها میخواهند بوسیله ما با شما تماس برقرار کنند.

با تعجب گفتم "با من یا با دولت آمریکا؟"

سالیمن گفت با شخص شما!

گفتم چرا من؟

سالیمن گفت برای اینکه آنها میدانند که شما از نزدیکترین کسان رئیس جمهوری آمریکا هستید و بعلاوه ترجیح میدهند با وزارت خارجه آمریکا تماس برقرار نکنند.

۱- قسمتی از مطالب خاطرات جوردن از اینجا به بعد مربوط به قطبزاده است و خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که آنچه بنام دولت ایران از طرف قطبزاده صورت گرفته سیاست رسمی دولت ایران نبوده و قطبزاده می خواسته است بطور محرمانه در جهت تامین منافع شخصی خود با آمریکائیهها ارتباط برقرار کند. م.

گفتم چرا نمیخواهند با وزارت خارجه تماس داشته باشند؟ سالیمن گفت برای اینکه آنها فکر میکنند وزارت خارجه آمریکا تحت نفوذ عوامل کیسینجر و راکفلر است!

دیگر لازم نبود در این مورد بیشتر بحث کنیم. گفتم "لطفا ادامه دهید" از حرفهای سالیمن پیدا بود که میخواهند حل مسئله گروگانها را با قضیه استرداد شاه ارتباط بدهند. او درباره جریان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران هم مطالبی از قول قطبزاده گفت که برای من تازگی داشت. او گفت گروگانگیری بیش از آنکه به مسافرت شاه به آمریکا مربوط باشد نتیجه نگرانیهای جناح رادیکال و تندروهای مذهبی از نزدیکی دولت بازرگان به آمریکائیهها بوده و این نگرانیها پس از ملاقات بازرگان و یزدی با برژینسکی در الجزیره افزایش یافته است. او میگفت که آیت الله خمینی قبلا از برنامه اشغال سفارت اطلاع نداشته و "دانشجویان" اشغالکننده سفارت بیشتر برای برهم زدن روابط ایران و آمریکا و تضعیف حکومت بازرگان دست به این کار زدند و انتظار نداشتند که بیشتر از چند روز بتوانند سفارت را در اشغال خود نگاهدارند. آنها خودشان هم از اینکه یکشنبه به قهرمان ملی تبدیل شدند و در مرکز توجه رسانه های بین المللی قرار گرفتند غافلگیر شدند و تایید آیت الله خمینی از کار آنها و دادن لقب "لانه جاسوسی" به سفارت آمریکا هم برای آنها غیرمنتظره بود. در نتیجه این جریان حکومت بازرگان سقوط کرد و جناح تندرو بیش از پیش قدرت یافتند...

حرفهای سالیمن و ترجمه آن از طرف گابریل لوپس بیش از یکساعت بطول انجامید و ظاهرا پایانی نداشت تا اینکه من خسته شدم و به گابریل گفتم چرا وارد اصل موضوع نمیشوید. حالا چه کاری از ما ساخته است؟

گابریل بدون مشورت با سالیمن گفت "اولین کاری که باید بکنید اینست که اخذ رای در سازمان ملل متحد را درباره مجازاتهای اقتصادی ایران بتعویق بیاندازید". گابریل سپس آنچه را که بمن گفته بود بزبان اسپانیولی برای سالیمن ترجمه کرد و او هم با اشاره سر آنرا تصدیق نمود.

من گفتم "نمیتوانم با چنین پیشنهادی موافقت کنم و بفرض اینکه من موافق باشم معلوم نیست رئیس جمهوری و وزیر خارجه با آن موافقت کنند. بعلاوه اول باید قدمی از طرف ایران برداشته شود تا ما هم اقدامات خود را متوقف کنیم".



از تشکر از علاقه پانامائی‌ها به حل مشکل گروگانها از یکدیگر خداحافظی کردیم و هر کدام با هواپیمای خود بسوی دو مقصد جداگانه پرواز نمودیم. از داخل هواپیما با اطاق وضعیت کاخ سفید تماس گرفتم و گفتم بین ساعت ده و یازده شب وارد فرودگاه "آندروز" خواهم شد و میل دارم بمحض ورود با هال‌ساندرس معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک که امور مربوط به ایران هم زیر نظر او قرار داشت ملاقات کنم.

در فرودگاه هال منتظر من بود و من با هیجان آنچه را که پیش آمده بود با وی در میان گذاشتم. هال با کمی تردید گفت "آیا اطمینان داری که آنها به ایران رفته‌اند؟"

گفتم دلیلی ندارد درباره این موضوع تردید داشته باشم.

هال گفت چرا آنها قبلا ما را در جریان نگذاشتند؟

گفتم شاید توریخوس خواسته است قبلا از جدی بودن موضوع اطمینان حاصل کند و بعدا ما را در جریان بگذارد.

هال ظاهرا قانع شد. برای او مطالبی که سالیمان از قول قطب‌زاده درباره جریان اشغال سفارت گفته بود خیلی جالب بنظر میرسید و بمن گفت که این موضوع را بتفصیل برای رئیس‌جمهوری بنویسم. گفتم تصمیم خودم هم این بود که گزارش جامعی تهیه کنم و علاوه بر رئیس‌جمهوری نسخه‌هایی از آنرا هم برای ماندیل و ونس و برژینسکی بفرستم.

هال گفت "فکر نمی‌کنی پانامائی‌ها درباره استرداد شاه هم اقداماتی بکنند؟"

گفتم "نه، ولی بهر حال این موضوع در جریان مذاکره برای رهائی گروگانها مطرح خواهد بود."

آنشب تا ساعت سه بعد از نیمه شب در کاخ سفید ماندم و گزارش خود را نوشته در پاکتی که روی آن مهر "خیلی سری" زده بودم گذاشتم و گفتم صبح زود بدست رئیس‌جمهوری برسانند.

یکشنبه سیزدهم ژانویه ۱۹۸۰ (۲۳ دی ۱۳۵۸)

از صبح زود منتظر تلفن پرزیدنت کارتر بودم و بهمین جهت از آپارتمان خود بیرون نرفتم.

گابریل گفت "هامیلتون - راهی را که برای خروج از این بن‌بست باز شده است نبندید. اگر شما در اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه ایران پافشاری کنید، دست کسانی که میخواهند در تهران این مسئله را حل کنند بسته خواهد شد و کار بدست کسانی خواهد افتاد که میخواهند بکلی رابطه ایران را با غرب قطع کنند."

گفتم من فکر نمی‌کنم پرزیدنت کارتر با چنین پیشنهادی موافقت کند با وجود این با او صحبت می‌کنم و جواب قطعی شما را میدهم. به اطاق مجاور رفتم و کاخ سفید را گرفتم. جریان را به کارتر گفتم و تقاضای پانامائی‌ها را درباره به تعویق انداختن رای سازمان ملل درباره مجازات‌های اقتصادی علیه ایران مطرح کردم. برخلاف انتظار و تصور من رئیس‌جمهوری این تقاضا را پذیرفت و من بدون اینکه خود اظهارنظری بکنم خداحافظی کردم و به اطاق مذاکره برگشتم.

باوجود اینکه کارتر قاطعانه و بدون قید و شرط تقاضای تعویق اخذ رای درباره مجازات‌های اقتصادی علیه ایران را پذیرفته بود من به گابریل و سالیمان گفتم که رئیس‌جمهوری با شک و تردید و فقط بامید اینکه اقدام سریعی در جهت حل مسئله گروگانها بعمل آید این تقاضا را پذیرفته است. گابریل و سالیمان گفتند که فوراً دست‌بکار خواهند شد و برای مذاکرات جدی به ایران خواهند رفت.

من تاکید کردم که "ژنرال بما قول داده است شاه در پاناما از هر تهدید و خطری محفوظ است و بنابراین موضوع استرداد را از فکر خود بیرون کنید. چون اگر شاه متوجه چنین خطری بشود تقاضای بازگشت به آمریکا را خواهد کرد و ما هم مجبوریم او را بپذیریم."

سالیمان گفت "از این موضوع مطمئن باشید. من فکر می‌کنم حتی خود ایرانیها هم در تقاضای استرداد او جدی نیستند!"

گفتم "خیلی عجیب است. من حرف شما را نمی‌فهمم."

سالیمان با لحن آمیخته به شوخی گفت "آخر آنها درباره اینکه باید شاه راشکجه کنند یا بدار بیاویزند و یا تیرباران کنند اختلاف نظر شدیدی باهم دارند!"

من دیگر این موضوع را دنبال نکردم و گفتم اگر امکان برقراری تماس مستقیم بین ما و مقامات ایرانی فراهم شود زودتر به نتیجه خواهیم رسید. پس

کارتر بعد از ظهر تلفن کرد و گفت گزارش مرا خوانده و درباره آن با ونس صحبت کرده و قرار شده است فردا راجع به آن جلسه‌ای داشته باشیم.

کارتر درباره مضمون گزارش من چیزی نگفت. پیش خود گفتم حتما این مطلب آنقدر که برای من جالب توجه بوده توجه رئیس‌جمهوری را جلب نکرده است.

دوشنبه ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۴ دی ۱۳۵۸)

دوشنبه‌ها بدترین روزهای کار در کاخ سفید است. کارهای آخر هفته و تلفن‌ها و پیغامهای دوروزه رویهم انباشته شده و به همه آنها باید رسیدگی کرد. امروز من قرار جلسه‌ای هم برای ترتیب مبارزات انتخاباتی داشتم، ولی هوش و حواسم دنبال نتایج ملاقات با پانامائی‌ها و اقدامات بعدی آنها بود.

در ملاقات با پانامائی‌ها نسخه‌ای از تقاضای استرداد شاه را هم که بزبان اسپانیولی تنظیم شده بود باخود آورده و آنها را در اختیار هال‌ساندرس گذاشته بودم. هال بمن تلفن کرد و ضمن شرح مضمون این تقاضانامه اصالت سند را تایید کرد و گفت نگران طرز برخورد پانامائی‌ها با این مسئله است.

کارتر هم درباره تعقیب تقاضای استرداد شاه از طرف پانامائی‌ها نگران بود و گفت "من علاقمندم کمک پانامائی‌ها با ایرانیها ارتباط برقرار کنیم، ولی از این قضیه استرداد ناراحتم".

گفتم "من فکر نمیکنم توریخوس اجازه چنین کاری را بدهد".

کارتر گفت "من هم فکر نمیکنم او چنین کاری بکند. ولی اگر شاه از این جریان وحشت‌زده شود و بفکر ترک پاناما بیفتد با مشکل تازمای روبرو خواهیم شد. ونس هم که اوراق تقاضای استرداد شاه را مطالعه کرده نگران اینست که مبادا پانامائی‌ها واقعا برای استرداد شاه با ایرانیها کنار بیایند".

از رئیس‌جمهوری پرسیدم "بنظر شما حالا وظیفه ما چیست؟"

کارتر گفت "شما فقط مراقب چگونگی تماس پانامائی‌ها با ایرانیها باشید و از طریق آنها با اطلاع ایرانیها برسانید که ما علاقمندیم با آنها مذاکره کنیم و این مسئله را بطرز شرافتمندانه‌ای خاتمه دهیم. اگر پانامائی‌ها فقط بین ما و ایرانیها ارتباط برقرار کنند کافی است. لازم است ما مستقیما با ایرانیها وارد مذاکره شویم".

پس از گفتگو با پرزیدنت کارتر به ساندرس و آمبلرموس و گابریل لوپس تلفن کردم و در تعقیب دستورات رئیس‌جمهوری به آنها گفتم که ما علاقمند به ادامه مذاکراتی هستیم که سالیمان با قطب‌زاده انجام داده ولی میخواهیم در مرحله بعدی مستقیما وارد مذاکره شویم. گابریل لوپس و آمبلرموس گفتند که با ژنرال توریخوس ملاقات و مذاکره کرده‌اند و ژنرال از سالیمان خواسته است که برای ادامه گفتگو با قطب‌زاده و ترتیب تماس مستقیم آمریکا با ایران مجددا عازم تهران شود. من گفتم بهتر است سالیمان در سر راه خود به تهران به واشنگتن بیاید تا مسائل را برای او روشن کنیم.

چهارشنبه ۱۶ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۶ دی ۱۳۵۸)

از ساعت هفت و نیم تا ده با گابریل لوپس و روری گونزالز (سفر پاناما در آمریکا) در اطاق وضعیت کاخ سفید جلسه داشتیم. سالیمان مریض شده و در جلسه شرکت نکرده بود. از طرف ما هال‌ساندرس و هنری پرشت از وزارت خارجه، ترنر رئیس سیا، گاری سیک از دفتر شورای امنیت ملی و چارلز کیربو دوست و مشاور حقوقی پرزیدنت کارتر در جلسه حضور داشتند. ونس قبلا نگرانی خود را از اینکه پانامائی‌ها بخواهند از طرف ما با ایرانیها مذاکره کنند بما ابلاغ کرده و گفته بود باید کاری کنیم که پانامائی‌ها از حد ایجاد ارتباط بین ما و ایرانیها فراتر نروند.

در جریان این مذاکرات گابریل لوپس هم نظر ما را تایید کرد و گفت "نقش ما فقط این خواهد بود که در را بروی شما بازکنیم. این خود شما هستید که باید درباره مسائل مورد اختلافتان با ایرانیها مذاکره کنید".

مذاکرات ما برای هر دو طرف رضایت‌بخش بود. من یک هواپیمای نظامی را برای پرواز آنها تا نیویورک آماده کردم تا آنها با یک هواپیمای کنکورد از نیویورک به پاریس بروند و پس از ملاقات با دو وکیل فرانسوی که در ایجاد این رابطه نقش مهمی داشتند عازم تهران شوند.

پنجشنبه ۱۷ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۷ دی ۱۳۵۸)

با سفیر اسرائیل ابراهیم اورون مشغول صرف نهار بودیم که پیغام دادند

از پاریس می‌خواهند با من صحبت کنند.

گابریل لوئیس پشت خط بود و میگفت باتفاق سالیمان و گونزالس با وکلای فرانسوی ملاقات کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که رفتن آنها به تهران بدون رسیدن به یک توافق اصولی فایده‌ای ندارد و بهتر است شما به پاریس بیایید تا مقدمات کار در همین‌جا فراهم شود.

این پیشنهاد برای من غیرمنتظره بود، به گابریل گفتم قرار ما این نبود، ما فقط از شما می‌خواهیم به تهران بروید و مقدمات تماس مستقیم ما را با مقامات ایرانی فراهم کنید.

گونزالس گوشی را گرفت و گفت "هامیلتون، اگر می‌خواهید این مسئله حل شود باید از هر فرصتی استفاده کنید. این دو وکیل میتوانند کلید حل این مشکل باشند، آنها کاملاً از نظریات ایرانیها در این مسئله آگاهند و با مقامات ایرانی در تماس دائم هستند. مذاکره با آنها ممکنست راه‌حل مسئله را باز کند." به گونزالس گفتم دو ساعت بمن مهلت بدهید تا با رئیس‌جمهوری مشورت کنم.

پیش از اینکه به ملاقات کارتر بروم به ونس تلفن کردم و موضوع را به او گفتم. ونس نظر مثبت یا منفی نداد. من گفتم اگر رئیس‌جمهوری تکلیف کند که به این سفر بروم بهتر است حال ساندرس هم همراه من باشد. ونس موافقت کرد. ساعت سه و ۴۵ دقیقه باتفاق چارلز کیربو نزد پرزیدنت کارتر رفتیم. من موضوع تلفن پاریس و پیشنهاد مسافرت به آنجا را با بی‌تفاوتی عنوان کردم ولی چارلز برای اینکه رئیس‌جمهوری را به موافقت با مسافرت من به پاریس وادار سازد گفت "من فکر میکنم هامیلتون باید به این مسافرت برود. ما هیچ کار دیگری نمیتوانیم بکنیم. ما نباید هیچ فرصتی را از دست بدهیم. چه بسا که از همین راه بجائی برسیم."

کارتر گفت "موافقم" و پیشنهاد مرا برای همراهی حال ساندرس هم تایید کرد و گفت بروید.

وقتی از دفتر رئیس‌جمهوری خارج میشدیم به چارلز گفتم من امید زیادی به نتیجه این کار ندارم. چارلز گفت بهر حال نباید کمترین شانس را از دست داد.

به گابریل تلفن کردم و گفتم بهتر است ملاقات ما در لندن انجام شود. گابریل پذیرفت و خانه نفر دوم سفارت آمریکا در لندن برای انجام این ملاقات

در نظر گرفته شد.

جمعه ۱۸ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۸ دی ۱۳۵۸)

جلسه هفتگی بحث سیاست خارجی در کاخ سفید امروز بیشتر به مسئله افغانستان اختصاص داشت. پرزیدنت کارتر تصمیم خود را درباره تحریم بازیهای المپیک مسکو از طرف آمریکا در این جلسه اعلام داشت.

کارتر موضوع ماموریت من برای مذاکره با وکلای "فرانسوی" را هم در این جلسه مطرح کرد. هیچکس در این مورد اظهار عقیده نکرد، فقط پرژینسکی پوزخندی زد که گوتی به این ماموریت می‌خندید.

وقتی به دفتر کارم برگشتم الثانور بلیط مسافرت مرا با یک گذرنامه تازه آورد و گفت "اینهم بلیت و گذرنامه شما آقای تامسون!" با تعجب گفتم "منظور چیست؟"

الثانور گفت قرار شده است مسافرت شما محرمانه باشد و برای اینکه جنجال تبلیغاتی درباره ماموریت شما برپا نشود باسم آقای تامسون سفر خواهید کرد. برای آقای ساندرس هم گذرنامه باسم آقای "سینکگر" صادر شده است!

شنبه ۱۹ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۹ دی ۱۳۵۸)

قرار ملاقات ما با پانامائی‌ها و وکلای فرانسوی ساعت ده صبح بود. در راس ساعت گابریل لوئیس و روری گونزالس باتفاق مردی که او را "هکتور ویلالون" معرفی کردند وارد خانه شخص دوم سفارت ما در لندن شدند.

ویلالون اصلاً اهل آرژانتین بود ولی چون سالها در پاریس زندگی میکرد و در مجرای گروگانها هم باتفاق "بورگه" وکیل فرانسوی فعالیت میکرد ما از هر دو آنها در طول مذاکرات مربوط به گروگانها بعنوان "وکلای فرانسوی" نام می‌بردیم.

پس از اینکه دورمیز نشستیم من بعنوان تشکر خطاب به ویلالون گفتم "آقای ویلالون، ما از اینکه شما برای مذاکره با ما به لندن آمده‌اید سپاسگزاریم. هدف ما کاملاً روشن است. ما می‌خواهیم یک راه‌حل مسالمت‌آمیز و شرافتمندانه برای مسئله گروگانها پیدا کنیم. ما می‌خواهیم با یک درک واقعی از اوضاع فعلی

ایران بکمک شما راه مذاکره برای حل این مشکل را بگشائیم ."

ویلالون بزبان فرانسه شروع به صحبت کرد و گفت "آقای جوردن . من هم ر شما متشکرم که این راه دراز را برای ملاقات ما طی کرده‌اید و مقدمات از اینک همکار من بورگه نتوانسته است بموقع خود را برای حضور در این جلسه برساند عذر می‌خواهم . بورگه صبح زود از تهران پرواز کرده و بمحض ورود به لندن خود را اینجا خواهد رساند ."

از شنیدن این خبر خوشحال شدم و پیش خود گفتم شاید او پیشنهادهای تازه‌ای از تهران باخود بیاورد و حل این مشکل را برای ما آسانتر کند .

ویلالون ادامه داد "آقای جوردن . شما گفتید که خواهان حل مسالمت‌آمیز و شرافتمندانه مسئله گروگانها هستید . هدف ما هم همین است . اما شما مطلب مهمتری هم گفتید و آن این بود که میخواهید یک درک واقعی از اوضاع ایران داشته باشید . این خیلی مهم است ، چون ما فقط با درک انقلاب ایران میتوانیم این مشکل را بطور آبرومندانه‌ای حل کنیم ."

گفتم "من آماده شنیدن سخنان شما در این زمینه هستم ."

ویلالون سپس به تجزیه و تحلیل انقلاب ایران و طرز تفکر آیت‌الله خمینی درباره حکومت اسلامی و مبارزات داخلی در ایران پرداخت و در پایان به همان نتیجه‌ای که سالیمان رسیده بود رسید و گفت که اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری اعضای سفارت مبتنی بر یک طرح و نقشه قبلی نبوده و آیت‌الله خمینی و رهبران اصلی دیگر انقلاب ایران قبلا از آن اطلاع نداشته‌اند .

پس از این مقدمات ویلالون به نکته اصلی صحبت‌های خود رسید و گفت عده‌ای از رهبران غیر روحانی و تحصیل‌کرده‌های غرب با گروگانگیری مخالفند و ادامه این کار را برخلاف مصالح سیاسی و اقتصادی ایران میدانند ، ولی عناصر تندرو که به روابط ایران با کشورهای دیگر و چهره ایران در خارج اهمیت زیادی نمیدهند گروگانگیری را یک واکنش طبیعی و بجا در برابر سالهای طولانی حکومت جابرانه شاه تحت حمایت آمریکا میدانند . از طرف دیگر انتخابات در پیش است و مسئله گروگانگیری یکی از سوزنده‌های اصلی مبارزه بین نامزدهای مختلف احراز مقام ریاست‌جمهوری است .

پیش خود گفتم تشابه عجیبی است . گروگانگیری هم در ایران و هم در آمریکا به حرب‌های در مبارزات انتخاباتی تبدیل شده با این تفاوت که خمینی رقیبی در این مبارزه ندارد .

صحبت‌های ما در حدود دو ساعت طول کشید . در این موقع ویلالون به ساعت خود نگاه کرد و گفت باید برای آوردن بورگه به فرودگاه بروم و ادامه مذاکرات ما به بعدازظهر موکول شد .

ویلالون باتفاق مردی که موهای بلندش تا شانه‌هایش میرسید و ریش سیاه انبوهی داشت وارد شد و او را همکار خود "کریستیان بورگه" معرفی کرد . پس از برخورد با ویلالون که پوشش و قیافه کاملاً غربی داشت انتظار نداشتم همکار او را در چنین هیئت عجیب و غریبی ببینم .

بورگه هم که بزبان فرانسه صحبت میکرد گفت که الان از تهران رسیده و وضع را خیلی پیچیده و دشوار یافته است . او پس از شرحی از کشمکش‌های سیاسی در تهران خطاب به من گفت "آقای جوردن . شما نخست باید این مطلب را درک کنید که ایرانیها هم برای این کار خود دلائلی دارند . کسانی که سفارت شما را اشغال کرده‌اند پسران و برادران کسانی هستند که بوسیله ساواک شکنجه شده یا بدستور شاه بقتل رسیده‌اند . شاه آدم خیلی بدی بوده . شما باید به شکایات مردم ایران و ناراحتی‌های آنها از رژیم گذشته توجه کنید ."

من با بی‌حوصلگی گفتم "ولی حالا چه کاری برای حل این مشکل از دست ما برمی‌آید؟"

بورگه منتظر ترجمه حرفهای من بفرانسه نشد و با انگلیسی شمرده‌ای گفت "شما باید شاه را به ایران پس بدهید !" از این حرف بورگه تکان خوردم و گفتم "این غیر ممکن است ."

بورگه گفت "چرا غیر ممکن است؟ چرا شما حاضر نیستید این آدم را بدست ملتش بدهید تا محاکمه شود و بسزای جنایاتش برسد؟ مگر شما مدعی نیستید که آمریکا کشور قانون و عدالت است؟"

گفتم "آقای بورگه من نمیتوانم با شما درباره اینکه شاه آدم خوب یا بدی بوده بحث کنم . آنچه میتوانم بشما بگویم اینست که رئیس‌جمهوری آمریکا هرگز با استرداد شاه به ایران موافقت نخواهد کرد . اگر ایرانیها شکایتی علیه شاه یا آمریکا دارند میتوانند پس از آزادی گروگانها شکایت خود را از طریق سازمان ملل متحد دنبال کنند ."

بحث ما درباره اینکه چگونه میتوانیم مستقیماً با ایرانیها وارد مذاکره شویم ادامه یافت . بورگه اصرار داشت که قبلا قول امتیازاتی را از طرف ما بگیرد



بیاندازد ما دچار مشکل بزرگی خواهیم شد.

کریستوفر گفت "من از اینکه او بخواهد واقعا شاه را به ایرانیهها تحویل بدهد بیشتر نگران هستم. همه خواهند گفت که این کار با نقشه قبلی بوده و ما شاه را به دست کسی داده‌ایم که او را به ایران مسترد کند!"

من گفتم برای رفع این نگرانی‌ها الان با پاناما تماس میگیرم و نتیجه را به او اطلاع خواهم داد.

پس از قطع مکالمه با کریستوفر بلافاصله شماره تلفن گابریل لوپس را گرفتم و گفتم این خبرها که از پاناما مخابره شده چه معنی دارد؟

گابریل با خونسردی گفت "خیلی سخت‌نگیر دوست جوان من، هیچ چیز تغییر نکرده. شاه بازداشت نشده و در خانه من در جزیره کونتادورا نشسته است. بموجب قوانین پاناما وقتیکه تقاضای استرداد یک خارجی بدولت پاناما داده میشود، تا رسیدگی به این درخواست آن شخص تحت نظر قرار میگیرد. حالا هم دولت ایران تقاضای استرداد شاه را کرده ولی چون شاه عملا تحت مراقبت گارد ملی پاناماست میتوانیم بگوئیم که تحت نظر است!"

گفتم "گابریل اینجا صحبت یک شخص و یک خارجی نیست. مسئله مربوط به شاه ایران است."

گابریل حرف مرا تصحیح کرد و گفت "شاه سابق ایران!"

من ادامه داده و گفتم "من از کاری که شما دارید میکنید سردر نمی‌آورم. شما باید این موضوع را هم در نظر بگیرید که اگر شاه از سروصدائی که درباره استرداد او بلند شده بوحشت بیافتد و بخواهد به آمریکا برگردد تکلیف ما چیست؟.. خواهش میکنم به ژنرال و پرزیدنت "رویو" (رئیس‌جمهوری پاناما) بگوئید که دارند با آتش بازی میکنند!"

گابریل گفت "شما آمریکائی‌ها آدمهای جالبی هستید. شما همیشه از دمکراسی و حکومت قانون و حقوق بشر صحبت میکنید، ولی حالا از ما توقع دارید که قوانین خودمان را زیرپا بگذاریم. روزیکه ما شاه را در اینجا پذیرفتیم گفتیم که از او مراقبت خواهیم کرد و او را بدست ایرانیهها نخواهیم داد، ولی نگفتیم که قوانین خودمان را هم نادیده خواهیم گرفت. ما طبق قوانین کشورمان ناچاریم به تقاضای استرداد شاه رسیدگی کنیم. هرچند نتیجه این رسیدگی هیچ باشد"

در پاسخ گفتم "من فقط میخواهم شما موقعیت ما را در این مسئله درک

کنید. طرح مسئله استرداد شاه بهر کیفیتی به حیثیت ما لطمه خواهد زد".

گابریل گفت که برای رفع نگرانی من با ژنرال توریکوس و پرزیدنت "رویو" هم صحبت خواهد کرد و دوباره با من تماس خواهد گرفت.

پس از صحبت با گابریل، آمبلرموس سفیرمان در پاناما تلفن کرد. او هم در نگرانی‌های من شریک بود و میگفت هرچند گابریل ممکنست در حرف خود صادق باشد، بهرحال تاثیر این جریان را در روحیه شاه نمیتوان نادیده گرفت و باید بنحوی به او اطمینان داده شود که خطری او را تهدید نمیکند. آمبلر گفت که در نظر دارد با رئیس‌جمهوری پاناما ملاقات کند و این مسائل را با او در میان بگذارد.

جریان مذاکرات خود را با گابریل و آمبلر به کریستوفر اطلاع دادم و تا حدی از نگرانی او کاستم.

از سوی دیگر بدنبال مذاکراتی که درباره گزارش کتبی خود با پرزیدنت کارتر داشتم، رئیس‌جمهوری توصیه کرد که تماس خود را با "وکلائی فرانسوی" قطع نکنم تا شاید از این راه به نتیجه‌ای برسیم. من تصمیم گرفتم که آنها را به آمریکا دعوت کنم و مذاکرات را در واشنگتن دنبال کنیم.

طبق قرار قبلی با یک هواپیمای کوچک نظامی برای ملاقات پروفیسور کاتم به "پیتسبورگ" رفتم. درباره این ملاقات با رئیس‌جمهوری و وزارت خارجه و سیا مشورت نکرده بودم، زیرا ممکن بود این توهم ایجاد شود که من به نظریات و اطلاعات مراجع رسمی درباره مسائل ایران اعتماد ندارم و راه مستقلی درپیش گرفته‌ام.

پروفیسور کاتم یکی از آمریکائی‌ها بود که با افکار و عقاید خمینی از نزدیک آشنا بود و یکبار هم هنگام اقامت خمینی در حومه پاریس با وی ملاقات و مصاحبه کرده بود. قطب‌زاده از شاگردان او بود و با یزدی سابقه دوستی و آشنائی داشت.

کاتم وقتی مرا دید گفت "خیلی جالب است. من بارها سعی کردم کسی را در دستگاه دولت در واشنگتن پیدا کنم که به حرفهای من درباره ایران گوش بدهد، ولی هیچکس به تقاضای من توجهی نکرد. حالا مرد شماره یک رئیس‌جمهوری در کاخ سفید نزد من آمده و میخواهد عقیده مرا درباره اوضاع ایران بدانند.. حکومت کارتر وارث سیاست غلط اسلاف خود در ایران شد و ناخودآگاه

همین سیاست را دنبال کرد. "

اطلاعاتی که پروفیسور کاتم درباره آیت‌الله خمینی و معتقدات مذهبی او و کشمکش‌های داخلی در ایران بمن داد کم و بیش با آنچه از سالیمان و بورگه و ویلالون شنیده بودم تطبیق میکرد. اما نکته‌ای که او بر آنچه قبلا شنیده بودم افزود این بود که گفت "خمینی میخواهد آمریکا را تحقیر کند و راه خروج از این بن‌بست پس از تامین این هدف باز خواهد شد."

در بازگشت از پیتسبورگ به سخنان کاتم می‌اندیشیدم و پیش خود میگفتم ما تابعان ایران و مردم آن را بدرستی نشناخته بودیم و حالا هم افکار و عقاید آنها را بدرستی درک نمیکنیم.

وقتی به کاخ سفید رسیدم پیام سالانه رئیس‌جمهوری از تلویزیون پخش میشد. درباره مسئله گروگانها رئیس‌جمهوری در پیام خود گفت "اگر به گروگانهای آمریکائی آسیبی برسد ایران بهای سنگینی برای آن خواهد پرداخت" و کنگره با کفزدنهای شدید این سخن را تایید کرد.

پنجشنبه ۲۴ ژانویه ۱۹۸۰ (۴ بهمن ۱۳۵۸)

گزارش‌های خبری امروز حاکی از این بود که آیت‌الله خمینی بعلت عارضه قلبی در بیمارستان قلب تهران بستری شده است. خبر بیماری خمینی مرا نگران کرد، زیرا اگر خطری متوجه او میشد مبارزه قدرت در ایران امکان حل مسئله گروگانها را دشوارتر میساخت. اقلا با بودن او ما میدانستیم بالاخره با کی طرف هستیم.

حال ساندرس از وزارت خارجه تلفن کرد و گفت بورگه و ویلالون دعوت ما را برای مسافرت به آمریکا پذیرفته‌اند و ظهر روز بعد وارد خواهند شد. پرزیدنت کارتر درگیر مذاکره با نخست‌وزیر ایتالیا بود. خبر آمدن وکلای فرانسوی را طی یادداشتی به رئیس‌جمهوری اطلاع دادم.

جنجال استرداد شاه در پاناما کمی فرو نشسته بود و پرزیدنت رویو پس از ملاقات سفیر ما بیانیه‌ای داده و ضمن آن تاکید کرده بود که شاه تحت نظر یا بازداشت نیست و مثل گذشته "تحت مراقبت" گارد ملی پاناما میباشد. در بیانیه رئیس‌جمهوری پاناما به این نکته هم اشاره شده بود که هرچند پاناما قراردادی برای استرداد مجرمین با ایران ندازد به درخواست دولت ایران

رسیدگی میکند ولی رسیدگی به این تقاضا را با اقدامات بعدی دولت ایران در مورد آزادی گروگانهای آمریکائی مرتبط ساخته بودند.

بیانیه رئیس‌جمهوری پاناما آنقدر هم که ما انتظار داشتیم محکم و اطمینان بخش نبود ولی پانامائی‌ها بهر حال خواسته بودند از این ماجرا برای تسریع در آزادی گروگانها استفاده کنند. تلگرافی که بعد از آملر رسید تا حدی خیال مرا راحت کرد. آملر نوشته بود که پرزیدنت رویو قول داده است شخصا بدیدن شاه برود و به او اطمینان بدهد که پاناما قصد استرداد او را ندارد.

جمعه ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰ (۵ بهمن ۱۳۵۸)

در جلسه بررسی مسائل سیاست خارجی در کاخ سفید ونس روبین کرد و گزارشی درباره پیشرفت مذاکرات مربوط به گروگانها از من خواست. این اولین باری بود که وزیر خارجه در یک مسئله مربوط به سیاست خارجی از من اطلاعاتی میخواست.

در گزارش خود به جلسه گفتم که وکلای فرانسوی در راه هستند و امروز وارد واشنگتن خواهند شد. من انتظار داشتم که رئیس‌جمهوری یا وزیر خارجه و برژینسکی به ملاقات و مذاکره با آنها علاقه نشان بدهند، ولی هیچکدام چنین تمایلی ابراز نکردند و معلوم شد که ادامه این کار بگردن من افتاده است. با وجود این برای اینکه وزارت خارجه هم در جریان امر باشد تقاضا کردم حال ساندرس در تمام مدت مذاکرات حضور داشته باشد.

وقتی به دفتر کارم برگشتم گزارش سیا درباره بورگه و ویلالون روی میزم بود. گزارش مربوط به بورگه مختصر و حاکی از این بود که وی تمایلات چپی دارد و در بعضی از دعاوی حقوقی و مالی دیگر هم وکالت رسمی دولت ایران را داشته است. اما گزارش مربوط به ویلالون مفصل‌تر و ناراحت‌کننده بود. بموجب این گزارش ویلالون یک دلال و کارچاق‌کن بین‌المللی و آدمی فرصت‌طلب و ارقه‌یود.

او یکبار هم با اتهام آدم‌دزدی در پاریس بزندان افتاده بود. من از خواندن این گزارش وحشت کردم و پیش خود گفتم اگر این گزارش را به کارتر یا ونس حتی حال ساندرس نشان بدهم چه خواهند گفت. پس از مدتی تردید و دودلی تصمیم گرفتم آنرا فعلا به کسی نشان ندهم تا بهینم از مذاکرات ما چه نتیجه‌ای حاصل میشود، ولی بهر حال اعتماد من نسبت به کسانی که قرار بود با